

## ظرفیت سازی برای ارتقای منافع ملی: افغانستان؛ عرصه‌ی منازعه یا همکاری میان ایران و ایالات متحده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۲۰  
تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۶/۶

دکتر محمد رضا تحشید\*  
فریبرز ارغوانی پیر سلامی\*\*  
مرتضی اسماعیلی\*\*\*

### چکیده

تأمین منافع ملی همواره به عنوان اولویت و هدف اصلی سیاست خارجی به شمار می‌رود. از این جهت کشورها تلاش می‌کنند تا در محیط آنارشیک بین‌المللی از رهگذر دیپلماسی، مذاکره، بده و بستان، اتحاد و ائتلاف و بعضاً جنگ، منافع ملی خود را برآورده سازند. بنابراین مقوله‌ی منافع ملی با عنصر جوهری قدرت واجد اهمیت بسیاری است. مقاله‌ی حاضر با آگاهی از این امر، ظرفیت سازی برای ارتقای منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را در حوزه‌های مختلف واجد اهمیت می‌داند. در این راستا برخورد منافع میان ایران و ایالات متحده بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، عرصه‌ای را به وجود آورد که طی آن نیروی سوم از فرصت، بهره‌ی تام برده و منویات خود را دنبال کرده است. از این رو نوشتار حاضر با تمرکز موضوعی بر روابط ایران و آمریکا در حوزه‌ی ژئوپلیتیکی افغانستان، ضمن استنتاج الگوهای مناسبات دو جانبه میان این دو کشور در این حوزه ژئوپلیتیکی بر این اعتقاد است که چالش‌های فراروی ایالات متحده در افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱، در کنار الزامات امنیتی افغانستان برای ایران، باعث شده است تا دو کشور در حوزه‌هایی مشخص واجد اهداف مشترک گردند. بدین لحاظ این حوزه‌ها می‌تواند به عنوان بستری نگریده شود تا ایران از رهگذر چانه زنی مستقیم با ایالات متحده، ضمن بازگرداندن ثبات به افغانستان، بتواند همکاری در این حوزه را به سایر حوزه‌های مورد اختلاف تسری داده و از رهگذر آن منافع ملی کشور را بدون مداخله نیروی سوم ارتقاء بخشد.

**واژگان کلیدی:** ایران، ایالات متحده، افغانستان، منافع ملی، نیروی سوم.

## مقدمه

یکی از مسائل عمده ای که همواره بعد از شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، تفکرات، محافل و حوزه‌های مختلف را درگیر خود ساخته، بحث تعریف منافع ملی ایران و تدوین راهکارهایی برای تأمین آن بوده است. این شاخصه در جمهوری اسلامی دارای یک تفاوت جدی با سایر کشورهاست؛ غالب نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهای مختلف با مشخص شدن روند حکمرانی خویش، عملاً با اتخاذ رویکردهای سکولار، منافع ملی را در چارچوب روابط سیاسی با محوریت قدرت تعریف کرده و از این جهت رویکردهای برآمده از دین در معنایی که بتواند بخش عمده‌ای از روندهای تصمیم‌سازی را تحت الشعاع خود قرار دهد، چندان مدنظر نیست. این در حالی است که منافع ملی در جمهوری اسلامی ایران از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون در پیوند با مسائل ارزشی و مصالح اسلامی بوده و بدین جهت است که بخش عمده‌ای از تفکرات سیاستگذاری به ایجاد پیوند و برقراری رابطه میان این دو محور معطوف بوده است (بنگرید به نخعی، ۱۳۷۶). با این وجود آنچه در عرصه عمل مشاهده شده آن است که مصالح اسلامی جدای از منافع ملی تعریف نشده است.

با در نظر گرفتن این محور، نکته‌ای که اشاره به آن ضروری به نظر می‌رسد، نحوه‌ی تأمین منافع ملی است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور با رویکردی دینی از همان آغاز با طرح شعارهایی نظیر «نه شرقی، نه غربی» و «استقلال، آزادی» مسیر خود را در عرصه‌ی بین‌المللی مشخص کرد. با این حال طرح این شعارها هرگز به معنای تقابل و مواجهه‌جویی نبود، اما در گذر زمان اتفاقاتی به وقوع پیوست که باعث شد تا مسیر تأمین منافع ملی ایران بیش از پیش دشوار گردد.<sup>۱</sup> نتیجه اولیه آن رخدادها این بود که الزامات بین‌المللی ایران را به سمتی سوق داد که در مواجهه با ایالات متحده به عنوان کشوری که تقریباً بعد از فروپاشی شوروی بخش عمده‌ای از معادلات بین‌المللی با کلید آن باز و بسته می‌شد، سیاست بی‌سرانجام تکیه بر نیروی سوم را پیش گیرد. ناکارآمدی این سیاست در طول تاریخ سیاست خارجی ایران همواره خود را نشان داده است.<sup>۲</sup> با وجود آن که استقلال در تصمیم‌گیری و مقاومت در برابر فشارها در نظام آنارشیک بین‌المللی از محورهای مهم و متمایز

۱. مهم‌ترین این رخدادها: تسخیر لانه‌ی جاسوسی، قطع روابط سیاسی ایران و ایالات متحده، تحریک عراق در جنگ علیه ایران، مصادره اموال و دارایی‌هایی ایران و... است.

۲. برای درک ماهیت بی‌سرانجام سیاست تکیه بر نیروی سوم در طول تاریخ روابط خارجی ایران بنگرید به (موسوی‌نیا، ۱۳۸۷).

سیاست خارجی ایران بوده است اما به نظر می‌رسد که در مواجهه با رویدادها و بحران‌هایی که ایران بسته به شرایط با آن روبه‌رو بوده، تکیه بر نیروهای سومی نظیر روسیه و چین تبعات دوگانه‌ای برای ایران در پی داشته است؛ از یک سو این سیاست باعث شده است تا تحرک و پویایی سیاست‌گذاری ایران و در ادامه امکان گفتگو و چانه‌زنی مستقیم و در عین حال مستقل با ایالات متحده از بین برود و از سوی دیگر این نیروها با درک شرایط ایران برحسب منافع ملی خود تاکتیک‌هایی را برگزیده‌اند تا از رهگذر آن از هر دو سوی منازعه امتیاز اخذ کنند.

نوشتار حاضر با درک این معضل برای سیاست خارجی کشور، بر این اعتقاد است که با وجود آن که مختصات و هدف‌گیری‌های منافع ملی ایران توسط ایالات متحده همچنان تداوم دارد، اما اتخاذ راهبردهایی مبتنی بر تدبیر استراتژیک، تأمل و برنامه‌ریزی دقیق، درک فرصت‌ها و شناخت به موقع چالش‌های بین‌المللی که از دل آن‌ها ظرفیت‌ها و فرصت‌ها برمی‌آید، می‌توان مسیری را در پیش گرفت که در عین حفظ استقلال کشور منافع ملی را نیز ارتقاء بخشید.<sup>۱</sup>

با این توضیحات، آنچه که به نظر مهم می‌رسد فرصت‌هایی است که به ویژه در سال‌های اخیر و پیرو رخداد‌های بعد از حوادث یازدهم سپتامبر برای ایران ایجاد شده است. با وجود آن که ایالات متحده سعی خود را بر آن گذارده است تا در مسائلی نظیر بحران افغانستان یا عراق نقش کشورهای منطقه‌ای و به تبع آن نفوذ آن‌ها را به حداقل برساند اما چالش‌های فراروی این کشور در مدیریت این مسائل باعث شده است تا بین گزینه‌های پذیرش یا عدم پذیرش نقش کشورهایی چون ایران مردّد باشد.

مقاله‌ی حاضر با تمرکز موضوعی بر مسأله‌ی افغانستان معتقد است که مسائل و بحران‌های ناشی از شرایط این کشور به گونه‌ای است که می‌تواند محور الگوهای رفتاری ایران و ایالات متحده را از حالت تخصم خارج و ابعاد جدیدی به آن بخشد. با توجه به این مسأله دو سؤال پایه‌ی موضوعی این نوشتار را شکل می‌دهد: ۱. با توجه به پیوستار الگوهای همکاری و تعارض، الگوی کلی حاکم بر مناسبات ایران و ایالات متحده به ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر در حوزه‌ی افغانستان چگونه تبیین می‌گردد؟ ۲. ژئوپلیتیک افغانستان چه نقشی در ارتقای منافع ملی ایران می‌تواند ایفا کند؟ برای پاسخگویی به این سؤالات، دو مفروض

۱. پیرامون بحث تئوریک در مورد منافع ملی و عوامل موثر در شکل‌گیری آن ن. ک. (دهشیار، ۱۳۸۵)

مطرح می‌گردد: ۱. ایران و ایالات متحده در مورد ضرورت بازگرداندن ثبات و امنیت و در عین حال بازسازی افغانستان اتفاق نظر دارند. ۲. بحران افغانستان از حیث موضوعیت روابط با بحران‌های خاورمیانه‌ای که موضوع جدی اختلافات ایران و آمریکا است، کمتر در پیوند است. با توجه به این مفروضات، فرضیه‌های نوشتار حاضر که بررسی آنها مدنظر است عبارتند از: ۱. با وجود حاکمیت الگوهای هم‌آورد جویی نابکارانه بر کلیت روابط ایران و آمریکا، به نظر می‌رسد روابط این دو کشور در مسأله‌ی افغانستان عمدتاً در طیفی از هم‌آورد جویی بی‌آزار تا غیر همکاری جویانه در نوسان بوده است. ۲. فاصله‌ی ژئوپلیتیکی و موضوعی افغانستان از سایر حوزه‌های اختلاف ایران و ایالات متحده، الزامات استراتژیک این منطقه برای هر دو کشور و در نهایت اتفاق نظر در مورد ضرورت بازسازی و حفظ ثبات در افغانستان می‌تواند الگوهای روابط را به همکاری جویی نزدیک و در نهایت منافع ملی کشور را ارتقاء بخشد.

با هدف آزمون فرضیات پژوهش، نوشتار حاضر در قالب گفتار نخست به الگوسازی مفهومی برای درک روابط بابه‌گیری از سیر تحول همکاری و تعارض در نظریه‌های روابط بین‌الملل پرداخته و در گفتار دوم به ناکارآمدی راهبرد نیروی سوم در سیاست خارجی اشاره می‌کند. با اثبات این ناکارآمدی، گفتار سوم از این پژوهش، با تمرکز موضوعی بر حوزه‌ی ژئوپلیتیکی افغانستان ضمن بررسی روابط ایران با آمریکا در این ناحیه در دوران بعد از ۱۱ سپتامبر، محورها، رویکردها و جایگاه افغانستان در سیاست خارجی ایران و ایالات متحده را مورد واکاوی قرار داده و در نهایت با معرفی افغانستان به عنوان حوزه‌ی مشترک چانه‌زنی، راهکارهایی را برای آغاز گفتگو با ایالات متحده در جهت ارتقای منافع ملی مدنظر قرار می‌دهد.

## ۱- چارچوب مفهومی پژوهش برای درک الگوهای روابط

### ۱-۱) همکاری و منازعه در بستر نظریه‌های روابط بین‌الملل

مسأله‌ی همکاری و منازعه در کنار دلایل شکل‌گیری اتحاد و ائتلاف‌ها همواره محور مباحث نظریه‌های روابط بین‌الملل بوده است. به عبارت دیگر شناخت عوامل زمینه‌ای برای حرکت کشورها به سمت همکاری با یکدیگر و نیز فهم ریشه‌های اتخاذ رویکردهای متخاصمی در مناسبات دو یا چندجانبه الگوهای اصلی برای نظریه پردازی در سپهر تئوری‌های روابط بین‌الملل است.

در نسبت‌سنجی مکاتب مختلف از حیث توجه به همکاری یا منازعه ۳ نظریه

با رویکردهای نظری نوشتار حاضر مطابقت بیشتری دارد:

۱. نظریه واقع‌گرایی که باتوجه به مفروضات آن، تعارض را محور اصلی مناسبات بین‌المللی می‌داند.

۲. نظریات لیبرالی که با رویکرد خوش‌بینانه الزامات بین‌المللی را مانع همکاری ندانسته و از این جهت به همکاری به عنوان مقوله‌ی مهم و اصلی در عرصه‌ی بین‌المللی می‌نگرد.

۳. نظریه سازه‌نگاری که باتوجه به اهمیت بخشیدن به مقولات هویتی و ادراکی کشورها، همکاری و منازعه را نه یک امر بیرونی بلکه بسته به نوع ادراک دولت‌ها متفاوت می‌بیند.

رویکرد واقع‌گرایی به عنوان سنت اصلی حاکم بر حوزه روابط بین‌المللی همواره عنصر منازعه را در مرکز توجه قرار داده و معتقد است که «عرصه‌ی بین‌المللی، عرصه کشمکش برای برتری یافتن بر رقباست» (به نقل از چرنوف، ۱۳۸۸: ۱۰۰). در تفاسیر کلاسیک این مکتب که در آثار اشخاصی نظیر هابز و واقع‌گرایان متأخری چون مورگنتا نمود می‌یابد، شرارت ذات انسانی و پایداری آن باتبلور در عملکرد دولت‌ها عنصر تعارض به مقوله اصلی در الگوهای رفتاری کشورها تبدیل می‌گردد. این عنصر در کنار خط راهنمایی همانند «منافع ملی» و ماهیت آنارشیک نظام بین‌المللی باعث شده است تا جنگ میان دولت‌ها بر همکاری اولویت یابد (Doran, 1991; Morgenthau, 1985).

در تفاسیر جدید واقع‌گرایی که با چیرگی رهیافت‌های علمی در حوزه‌ی مطالعات اجتماعی شکل گرفت، منشأ همکاری و تعارض به سطحی فراتر از ذات انسانی و دولت‌ها انتقال یافته و عنصر ساختار واجد اهمیت می‌شود. این نظریه با پیشگامی والتز، با نقد رویکرد تقلیل‌گرایانه‌ی تفاسیر سنتی ضمن پذیرش دولت محوری، یکپارچگی و عقلانیت دولت‌ها بر آن است که ریشه‌های همکاری و تعارض را بایستی در ساختار نظام جستجو کرد (Waltz, 1979). از این جهت ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل عملاً دولت‌ها را در وضعیتی قرار می‌دهد که عهده‌دار مسئولیت حفظ امنیت و بقای خود گردند.

نواقص گرایان اظهار می‌دارند که آنارشی به دوشیوه باعث تعارض می‌شود: اول آن که به کشورها اجازه می‌دهد تا در شرایط فقدان اقتدار آغازگر تعارض باشند و

راه دوم معمای امنیت است. چنان که درذیل شرایط آنارشی کشورها برای تأمین امنیت، تقویت بنیه‌ی قدرت خود را الزامی می‌دانند. این تلاش برای کسب قدرت از سوی سایر کشورها با بدبینی ارزیابی شده و لذا در عملی متقابل، آنها نیز به این اقدام مبادرت ورزیده و از این جهت امکان تعارض بیش از پیش می‌شود (Griffiths,1992;Waltz,1979).

در برابر جریان واقع‌گرایی که پدیده تعارض را به عنوان وجه مشخصه و غالب نظام بین‌الملل می‌داند، رویکرد لیبرالی با محوریت بخشیدن به اصل همکاری، تلاش‌های نظریه پردازی خود را در راستای تبیین چگونگی و حفظ تداوم آن به کار بسته است.

لیبرال‌ها بر این اعتقادند که تبلور مقوله‌ی همکاری در عرصه‌ی بین‌المللی ناشی از سه جریان عمده است. حوزه اقتصاد و در نتیجه وابستگی متقابل اولین جریانی است که همکاری را بر روابط کشورها حاکم می‌کند، چرا که در این حالت کشورها با درک سودمندی همکاری و نیل به فواید بیشتر با درک بالا بودن هزینه‌های منازعه، همکاری را اولویت می‌بخشند. دومین حوزه نهادهای بین‌المللی است که با افزودن بر ظرفیت جامعه بین‌المللی ضمن ارتقای همکاری باعث می‌شوند تا با تلاقی منافع کشورها منازعه کاهش یابد (Oye,1986;Keohane and Nye,1977). و در نهایت فرآیند دموکراتیزه شدن جوامع نیز با حاکم کردن مجموعه‌ای از اصول و هنجارها و شکل بخشیدن به ساختارهای دموکراتیک عملاً موانع هنجاری-فرهنگی و نیز حقوقی را در برابر گسترش جنگ طلبی فراهم می‌آورد (Lepgold and Nincic,2001).

در مقابل نظریات مادی‌گرا که عمدتاً در حیطه جریان اصلی روابط بین‌الملل نمود می‌یابند، رویکرد سازه‌انگاری (Constructivism) با اجتناب از شیئت بخشیدن به پدیده‌ها تعارض و همکاری را به عنوان دو الگوی مهم رفتاری نه ناشی از عوامل خارجی و مادی نظیر دولت‌ها، نهادها و ساختارها بلکه برآمده از فهم کشورها از محیط خود می‌دانند. به عبارت دیگر، از منظر سازه‌انگاران با قرارگیری هنجارها، ارزش‌ها و فرهنگ میان واقعیت‌های مادی و رفتار دولت، می‌توان شاهد الگوهای رفتاری متفاوتی بود. از این جهت آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها می‌فهمند (Wendt,1992). بنابراین مجموعه عوامل عینی ساختاری که در یک مقطع زمانی خاص منجر به منازعه شده الزاماً در مقطعی دیگر به منازعه منتهی نمی‌شود.

۱-۲) چارچوب مفهومی برای درک روابط ایران و ایالات متحده مطرح شدن نظریه‌های همکاری و تعارض در بخش پیشین با چند هدف عمده همراه بود؛

۱. اول آن که با کنار هم قرار دادن این سه نظریه (واقع گرایی، لیبرالیسم و سازه‌نگاری) نوع تفاسیر از همکاری و تعارض مشخص می شود.  
۲. نظریات واقع گرایی با وجه مشخصه ی تعارض و نظریات لیبرالی با اولویت بخشیدن به همکاری، دو سوی یک پیوستار هستند که نقش تصورات و فهم دولت‌ها از محیط بین‌المللی و در نتیجه تأثیرگذاری بر الگوهای رفتار در میانه ی آن قرار می گیرد.

شناخت عمیق و در عین حال دقیق‌تر روابط دوجانبه ی کشورها نیازمند آن است که عناصر دیگر در پیوستار همکاری و تعارض نیز شناخته شود. از این جهت این نوشتار با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی هاگس (Hughes) مناسبات کشورها را این گونه شناسایی می کند:

۱. مناسبات همکاری جویانه (Cooperative): کشورهایی دارای این گونه مناسبات اند که ضمن اشتراک ارزشی، در بسیاری از مواقع متحد یکدیگر باشند.  
۲. مناسبات غیرهمکاری جویانه (Uncooperative): در این نوع مناسبات کشورها علی‌رغم اشتراک ارزشی، ممکن است با اولویت بخشیدن به منافع خود، متمایل به ناکامی سیاست های دیگر کشورها باشند.  
۳. مناسبات رقابتی (Competitive): در این حالت علی‌رغم بی تفاوتی به ارزش‌ها و منافع یکدیگر، کشورها در عرصه‌های مختلف با هم به رقابت می پردازند.

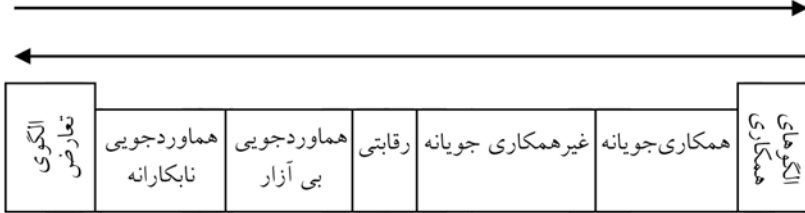
۴. مناسبات همورد جویانه بی آزار (Benign Adversarial): در این حالت کشورها با وجود آن که ارزش‌ها و منافع مخالف یکدیگر دارند، اما دارای توانایی‌های اقتصادی یا نظامی لازم و کافی برای مقابله نیستند.

۵- مناسبات همورد جویانه ی نابکارانه (Renegade Adversarial): که ابراز خصومت علنی بوده و حتی ممکن است به رفتارهای نظامی و خشونت‌آمیز نیز منتهی گردد.<sup>۱</sup> بنابراین فهم روابط دوجانبه ی ایران و ایالات متحده براساس

۱. تقسیم بندی الگوهای پنج گانه از مناسبات دوجانبه ی کشورها با تعدیلاتی از منبع ذیل نقل و قول شده است: (حاجی یوسفی ۱۳۸۴: ۲۳۰)

پیوستار ذیل تحلیل و بررسی می گردد:

### زمینه ها برای تغییر الگوی



## ۲- نیروی سوم و سیاست خارجی ایران

نگاهی هر چند گذرا به عرصه سیاست خارجی به عنوان یک محیط متحول نشانگر آن است که کشورها بسته به موقعیت جغرافیایی، ویژگی های اقتصادی و نیز الزامات بین المللی به گونه ای خاص به دنبال منافع ملی خویش اند. در این میان، برجسته شدن یکی از عوامل فوق نسبت به سایر عوامل، شرایطی را فراهم می کند که راهبردهای تأمین منافع و به عبارتی امنیت از این به آن کشور متفاوت باشد. بنابراین مجموع عوامل فوق که به نوعی در مقوله ی قدرت ملی مفهوم سازی می شوند در شکل گیری راهبردهای کشورها مؤثر هستند.

در میان این عوامل موقعیت ژئوپلیتیکی که از دیرباز به عنوان وجه مشخصه حاکم بر موقعیت ایران در نگاه سایر کشورها به شمار می رفت، همواره نظام سیاسی حاکم بر این کشور را در تأمین امنیت وجودی و در ادامه ارتقای منافع ملی با دشواری و تنگناهای مختلفی روبه رو کرده است. این موقعیت جغرافیایی بنا به ویژگی ممتاز آن باعث شده است تا هر یک از قدرت های جهانی در دوران چیرگی خود به دنبال بهره گیری از ظرفیت های این کشور باشند. علاوه بر قدرت های بزرگ، قدرت های نوپا نیز در عرصه ی بین المللی که حرکت خود در مسیر قدرت یابی سیستمی را منوط به رقابت با قدرت های بزرگ می بینند (Gilpin, 1981) تلاش می کنند تا با نقش یابی در محورهای جغرافیایی و اقتصادی مهم گام های جدی را در تحقق اهداف خود بردارند.<sup>۱</sup> از این روست که کشورهایی نظیر ایران در طول تاریخ همواره تلاش کرده اند تا برای خروج از این وضعیت مخاطره آمیز به دنبال نیروی سومی باشند تا با اتکاء بر آن مانع از وجه المصلحه شدن خود شوند. با

۱. نمونه بارز این مسأله را می توان در تلاش های دیپلماتیک کشورهایی نظیر چین، برزیل، ترکیه و هند مشاهده کرد.



این حال تاریخ سیاسی ایران به خوبی نمایانده است که این گونه از تلاش‌ها گرچه در برخی موارد با موفقیت همراه بوده است، اما در نهایت رویکرد ابزاری نیروی سوم به نقش کشورهایی نظیر ایران باعث ازمیان رفتن استقلال و حتی حاکمیت کشور شده است (ن ک هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۹).

استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ با طرح شعارهایی نظیر «نه شرقی نه غربی» به عنوان رهنمود عرصه‌ی سیاست خارجی این امید را به وجود آورد که سیاست‌گذاری در ایران برخلاف گذشته نه با تکیه بر رویکرد بازیگر سوم بلکه با ایجاد توازن میان نیروهای مختلف و بهره‌گیری از ظرفیت‌های چند جانبه‌گرایی تدوین و اجرایی گردد. اما وقوع حوادثی در آغاز انقلاب باعث شد تا با تشدید خصومت‌ها میان ایران و ایالات متحده رویکرد ایران در عرصه تصمیم‌سازی به ویژه بعد از پایان جنگ سرد به همان شیوه‌ی سابق رجعت نماید. در این عرصه، ایران برای حفظ منافع و در عین حال محافظت از استقلال حاکمیت خود نگاه را به نیروی سومی نظیر چین، روسیه و بعضاً اروپا معطوف نمود. نکته قابل تأمل در این راستا آن است که به موازات تشدید خصومت‌ها میان ایران و آمریکا، میزان اتکای ایران به کشورهای سوم نیز بیش از پیش افزایش یافت. این اتکاء در سیاست خارجی ایران به خاطر عدم توجه به الزامات بین‌المللی و نیز درک نامناسب از موقعیت‌های به وجود آمده باعث شد تا مرز میان توازن سازی و نیز دام نیروی سوم از بین رفته و کشور بعضاً در حالتی از انزوای سیاسی قرار گیرد (موسوی نیا، ۱۳۸۷: ۳۳).

روندهای رخ داده در مناسبات ایران با جامعه‌ی بین‌المللی به ویژه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در ابعادی نظیر بحران هسته‌ای توانست به وضوح ناکارآمدی این راهبرد را نمایان سازد. تلاش‌های روسیه و بعضاً چین برای تثبیت و در نتیجه حرکت در مسیر صعودی قدرت بین‌المللی باعث شد تا این دو کشور با مناسب تشخیص دادن موقعیت (تیرگی روابط ایران و ایالات متحده) به دنبال بهره‌گیری از کارت ایران در برابر ایالات متحده باشند. از این رو شاهدیم که با اعطای امتیاز از سوی ایالات متحده به این کشورها (عدم حمایت مقطعی از تایوان در مورد چین و اعلام برچیده شدن سامانه سپردفاع موشکی در مورد روسیه)، آن چیزی که در این میان نادیده انگاشته می‌شود، منافع ملی ایران است. بنابراین نمی‌توان

انتظار داشت در شرایطی که بهره کسب شده از سوی این کشورها از ایالات متحده به مراتب بیشتر بوده عملکرد و اقدام آنها نیز در راستای اتحاد آنها با ایران باشد. تأخیر در راه‌اندازی نیروگاه هسته‌ای بوشهر، منوط کردن تحویل تسلیحات خریداری شده از سوی ایران به شرایط خاص، موافقت با تصویب قطعنامه‌های تحریمی بر علیه ایران تنها نمونه‌هایی از رویکردهای دوگانه نیروی سوم روسیه در برابر ایران است.<sup>۱</sup> این در حالی است که تاریخ سیاست خارجی ایران نشان داده است که در شرایط خاص بهره‌گیری مستقیم از ظرفیت‌های طرف مقابل علی‌رغم خصومت بدون در نظرگیری نیروی سوم توانسته در شرایط حداقلی مفید به فایده بوده و هزینه را کمینه سازد (Murray, 2010).

با این حال به نظر می‌رسد که عدم اتخاذ یک سیاست خارجی قاعده‌مند، سنجیده و عقلایی از سوی دستگاه سیاست‌گذاری ایران نه تنها به ایجاد توازن با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قدرت‌های نوپا در برابر ایالات متحده منجر نخواهد شد، بلکه انزوای سیاسی و پرداخت بهای سنگین را نیز برای ایران در پی خواهد داشت. از این روست که نوشته‌ی حاضر با اعتقاد به ناکارآمدی راهبرد نیروی سوم (که عمدتاً ناشی از ناتوانی ایران در تنظیم یک رابطه قاعده‌مند برای بهره‌گیری از ظرفیت توازن ساز است) معتقد است که شرایط محیطی به ویژه در حوزه‌های ژئوپلیتیکی عراق و افغانستان به گونه‌ای است که جایگاه منطقه‌ای ایران می‌تواند ایالات متحده را ناگزیر از توجه به نقش ایران و در نتیجه مذاکره نماید.

### ۳- ایران، ایالات متحده آمریکا و ضلع سومی به نام افغانستان

با وجود مشارکت فعالانه‌ی ایران در امر بازسازی و ایجاد ثبات در افغانستان و در ادامه مشکلات فراروی روابط ایران و ایالات متحده در دوره‌ی بوش پیرو اطلاق عناوینی نظیر «محور شرارت» به ایران که تاحدی برخلاف انتظارات و روندهای در حال جریان در افغانستان بود، نوشتار حاضر معتقد است که واقعیت‌های فعلی ژئوپلیتیک افغانستان می‌تواند بستری برای حاکمیت الگوهای همکاری جویانه میان ایران و ایالات متحده به وجود آورد تا از رهگذر آن ایران بتواند ضمن چانه‌زنی، منافع ملی خود را در سایر حوزه‌های موضوعی بدون حضور و مداخله‌ی نیروی سوم تأمین کند.

۱. تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ در ژوئن ۲۰۱۰ و اعمال تحریم‌ها علیه ایران نمونه این شرایط است. این قطعنامه در حالی با موافقت چین و روسیه به تصویب رسید که هیچ‌یک از این اقدامات اعتمادساز را در مقابل جامعه‌ی بین‌المللی پیرامون مسأله هسته‌ای به انجام رسانده بود. پیرو این قطعنامه روسیه علاوه بر خودداری از اعطای تسلیحات خریداری شده از سوی ایران با عضویت ایران در سازمان شانگهای نیز ابراز مخالفت کرد (روزنامه خراسان ۱۳۸۸/۳/۲۴).

نیل به این هدف بنا به چند دلیل مورد اشاره قرار می‌گیرد: اول آن که روندهای حاکم بر سیاست خارجی ایران و ایالات متحده بعد از روی کار آمدن اوباما به سمت نوعی عملگرایی در حال حرکت است (Pickering and et al, 2009). این عملگرایی در میان مدت با ارجحیت دادن منافع و حاکم کردن نوعی عقلانیت در مناسبات می‌تواند شرط اولیه برای گذار از گفتمان‌های حداقلی و ایدئولوژیک باشد. دوم آن که بررسی و نگاه به گفتمان‌های درونی هر دو کشور در ایجاد روابط نشانگر یک طیف همسان است؛ مخالفان سرسخت رابطه، موافقان و در نهایت گفتمان‌های میانه که حوزه‌های موضوعی را آغازی مناسب برای کاهش اختلافات می‌بینند. وجود این گفتمان‌های مشابه در هر دو سو، این ذهنیت را در کوتاه مدت محتمل می‌کند که از رهگذر این مشابهت می‌توان به نقاط مشترکی دست یافت که چانه زنی و الگوهای همکاری جویانه را از طریق آن دنبال کرد. بنابراین حرکت در این مسیر نیز نیازمند حوزه‌ای است که اختلاف نظر و تنش‌ها میان دو کشور در آن کمتر بوده و در عین حال ارتباط آن نیز با سایر حوزه‌های مورد اختلاف در پایین‌ترین حد ممکن باشد. از نقطه نظر این مقاله افغانستان توانایی ایفای این نقش را دارا است.

### ۱-۳) افغانستان: بستر همکاری یا منازعه؟

تا پیش از حمله ایالات متحده به افغانستان در سال ۲۰۰۱، رویکردهای ایران و ایالات متحده در مورد افغانستان و مسائل درونی آن عمدتاً تابعی از عنصر تقابلی و مواجهه‌جویی بود چرا که حمایت ضمنی پاکستان از طالبان و عدم موضع‌گیری آمریکا در این مورد که به نوعی مؤید این اقدام پاکستان بود و در عین حال توجه ایران به ائتلاف شمال شرایطی را فراهم آورد که عرصه‌ی سیاسی افغانستان با نوعی چالش عمیق روبه‌رو شود و هر یک از کشورها دیگری را عامل بی‌ثباتی و ناامنی در جامعه‌ی افغانستان معرفی کنند.<sup>۱</sup>

اما رخداد حوادث یازدهم سپتامبر و پیرو آن حمله‌ی ایالات متحده و نیروهای ائتلاف به افغانستان با تحولات عمده‌ای در سطح منطقه و جامعه‌ی افغانستان و روابط ایران و ایالات متحده همراه بود. مهم‌ترین تحول در سطح منطقه‌ای، به وجود آمدن نوعی ابهام استراتژیک در نزد مقامات پاکستان بود، چرا که پاکستان

۱. در مورد فعالیت‌های طالبان و نقش پاکستان، آمریکا و ایران در افغانستان بنگرید به: (جوادی ارجمند، ۸۸-۱۳۸۷)

از یک سو به عنوان یکی از حامیان جدی نیروهای طالبان به شمار می‌رفت (بنگرید به حاجی یوسفی، ۱۳۸۴؛ جوادی ارجمند، ۸۸-۱۳۸۷) و از سوی دیگر نمی‌توانست با متحد استراتژیک خود یعنی ایالات متحده در مورد حمله به مواضع طالبان در افغانستان مخالفت ورزد.

در سطح درونی از جمله تحولات مهم جامعه‌ی افغانستان مهمترین تحوّل، افول چیرگی نیروهای طالبان و همزمان تلاش گروه‌های دیگر به ویژه ائتلاف شمال برای وارد کردن ضربه به طالبان و بسترسازی برای کسب قدرت بود. اما مهمترین تحول را می‌توان در نوع موضع‌گیری‌های ایران و تأثیر آن بر روابط با ایالات متحده مشاهده کرد، زیرا جایگاه ایران در مواجهه‌ی با این رخداد تا حدّی روی دیگر سکه پاکستان بود. ایران برخلاف پاکستان، حاکمیت طالبان در افغانستان را مغایر منافع ملی خود می‌دید و از سوی دیگر حضور آمریکا به عنوان مهمترین دشمن استراتژیک در همسایگی خود را نیز به عنوان تهدیدی جدی تلقّی می‌کرد. از این رو سیاست خارجی ایران ناگزیر از اتخاذ راهبردهایی ظریف برای مدیریت روابط و در عین حال حفظ امنیت ملی خود بود که این امر در سه مرحله به الگوهای روابط با ایالات متحده شکل بخشید.

مرحله نخست که می‌توان آن را دوران پیش از حمله آمریکا به افغانستان دانست، با دو محور برای ایران واجد اهمیت می‌شد؛ اول آن که موضع‌گیری ایران در برابر رخداد این حادثه چگونه باید صورت می‌گرفت و در عین حال این رخداد چه اثراتی را می‌توانست بر امنیت ملی ایران بگذارد و دوم این که با مشخص شدن شواهدی دال بر حمله آمریکا به افغانستان، که مطمئناً با تهدیدی امنیتی برای ایران همراه بود، راهکاری طلبیده می‌شد که منافع ملی ایران را طی آن در بهترین حالت حفظ کند.

در برابر چالش نخست و به ویژه با مطرح شدن ززمه‌هایی در مورد امکان دخالت ایران در حوادث تروریستی، موضع‌گیری به موقع ایران در محکومیت این اقدام تا حد بسیاری توانست تردیدها را در محافل غربی در مورد ایران کم‌رنگ کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۱۱). اما در برابر چالش دوم که همان موضع‌گیری و اتخاذ سیاستی بود که بتواند ایران را از ابهام استراتژیک (مخالفت و دشمنی با هر دو طرف درگیری و در عین حال اهمیت آینده‌ای افغانستان)

خارج سازد، گفتمان‌های چندی در سیاست خارجی ایران شکل گرفت. نخستین گفتمان با بُعدی ایدئولوژیک همراه بود؛ به گونه‌ای که با طرح پیوندهای دینی و ارزشی ایران با مسلمانان و شیعیان افغانستان، حمایت از این گروه‌ها برای تشکیل یک دولت ائتلافی اسلام‌گرا را مدنظر قرار می‌داد. گفتمان دوم رویکردی ژئوپلیتیک را نسبت به افغانستان اتخاذ می نمود که با تأکید بر جایگاه و اهمیت ژئوپلیتیکی افغانستان برای ایران بر این اعتقاد بود که واقعیت‌های موجود در عرصه‌ی منطقه‌ای و نیز شرایط درونی جامعه‌ی افغانستان ایجاب می کند تا فارغ از پیوندهای دینی، جمهوری اسلامی ایران برای حفظ امنیت استراتژیک و ژئوپولیتیک این ناحیه در مقطع کنونی به دنبال شکل‌گیری دولتی با ثبات، مسئولیت پذیر و فارغ از تعلقات ایدئولوژیک و نژادی باشد. سومین گفتمان با اشاره به اشتراک فرهنگی و تمدنی ایران و افغانستان و تلقی این کشور به عنوان عقبه‌ی فرهنگی ایران بر آن بود که سیاست خارجی ایران باید بدون توجه به متغیرهای قومی، نژادی و مذهبی تنظیم شده و از رهگذر آن برای رسیدن به همگرایی، تعامل و همکاری در دستور کار قرار گیرد و در نهایت گفتمان چهارم عدم مداخله و انزوایابی ایران را پیشنهاد می‌کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۵: ۱۳-۱۲).

با وجود آن که گفتمان‌های اول و چهارم چندان مورد توجه نبودند، اما با موضع‌گیری‌های اولیه و بی طرفانه‌ی ایران که به نوعی زمینه را برای فعالیت پاکستان و تسهیل حرکت آمریکا بازگذاشت، در ادامه شکل‌گیری دیپلماسی ایران بر سه محور مخالفت با یکجانبه گرایی ایالات متحده، محوریت سازمان ملل و مشارکت فعالانه در مذاکرات مختلف نظیر ۲+۶، تا حدی شرایط و ظرفیت‌های از دست رفته ناشی از اتخاذ موضع بی‌طرفی را جبران کرد (روحانی، ۱۳۸۰). مجموعه تحولات پیش از آغاز جنگ نشانگر آن است که الگوهای حاکم بر روابط ایران و ایالات متحده تغییر چندانی نداشته و هم‌اوردجویی بی‌آزار شاخصه‌ی تبیین‌کننده‌ی آن می‌باشد.

دومین مرحله در مورد روابط ایران و ایالات متحده در بحران افغانستان را می‌توان در دوره‌ی جنگ بر علیه طالبان بررسی کرد. شاخصه‌ی اصلی رفتار ایران در این زمان تلاش برای بسترسازی جهت ایفای نقشی سازنده و در عین

حال تأثیرگذار در آینده‌ی افغانستان بود. از این جهت دو مسیر همزمان مدنظر ایران قرار گرفت؛ نخستین مسیر که تا حد بسیاری نیز طبیعی به نظر می‌رسد، تلاش‌های پیوسته‌ی ایران برای همکاری با نیروهای ائتلاف شمال و حمایت از آنها برای تقابل با طالبان بود (Brumberg, 2002) به نقل از دهقانی فیروزآبادی، (۱۳۸۵). اما دومین جهت که به تلاش‌های غیرعلنی ایران و آمریکا باز می‌گشت، همکاری‌های طرفین در قالب گروه تماس ژنو بود. با وجود تفاسیر متعددی که از وسعت و دامنه‌ی این همکاری از نویسندگان مختلف به عمل آمده است،<sup>۱</sup> پولاک (۲۰۰۵) مدعی است که ایران نه تنها اطلاعات قابل اعتمادی پیرامون حوزه‌ی فعالیت طالبان فراهم می‌کرد، بلکه با دستگیری و ممانعت از پناهمگیری آنان در ایران به نوعی در مسیر همکاری ضمنی با آمریکا حرکت می‌کرد. علاوه بر ادعاهای دیگری که این نویسنده ابراز می‌دارد که صحت و سقم آنها هیچ‌گاه مورد تأیید یا تکذیب قرار نگرفته است، باید اشاره داشت که این همکاری ضمنی در شرایطی صورت می‌گرفت که دو کشور با وجود اتفاق نظر برای کنار زدن طالبان، در مورد مسأله‌ی حمایت ایران از نیروهای ائتلاف شمال به شدت اختلاف نظر داشتند.

در کنار بحث همکاری‌ها، دیپلماسی ایران در حین جنگ، مسأله‌ی آینده‌ی حکومت افغانستان را نیز زیر نظر داشت. از این جهت با وجود آن که به نظر می‌رسید اولویت ایران روی کارآمدن یک دولت اسلام‌گرا متشکل از نیروهای ائتلاف شمال است، اما تلاقی منویات کشورهای منطقه و نیز ایالات متحده در قالب کنفرانس بُن شرایطی را به وجود آورد که طی آن با روی کار آمدن دولتی از پشتون‌ها به ریاست کرزای، چندین مقام وزارتی مهم به نیروهای اتحاد شمال اختصاص یافت که در میان گزینه‌های سه‌گانه‌ی متصوره برای ایران، به نظر به گزینه‌ی حدوسط نزدیکی بیشتری داشت.<sup>۲</sup>

در مجموع با توجه به تحولات دوران جنگ می‌توان گفت ایران در یک شرایط دو وجهی قرار گرفت که الگوهای روابط دوجانبه با ایالات متحده را به شدت

۱. در این ارتباط بنگرید به: (Pollack, 2005; katzman, 2010; sadat and Hughes, 2010)

۲. گزینه‌های فرا روی ایران عبارت بودند از: الف) گزینه‌ی حداکثری که تشکیل یک دولت متشکل از نیروهای ائتلاف بدون حضور سایر بازیگران را مدنظر قرار می‌داد. ب) گزینه‌ی حدوسط که مبتنی بر مصالحه و سازش اتحاد شمال با سایر گروه‌های نژادی بود، چند وجه داشت: مشارکت و حضور فعال اتحاد شمال در دولت فراگیر افغانستان بدون حضور طالبان، شرکت اتحاد شمال در دولت فراگیر با حضور نیروهای معتدل یا تضعیف شده طالبان و در نهایت دولتی تحت قیمومیت سازمان ملل. ج) گزینه‌ی حداقلی که شامل استمرار حاکمیت طالبان تضعیف شده یا شکل‌گیری دولت ملی غرب‌گرای غیر متخاصم با ایران بود (دهقانی فیروزآبادی ۱۳۸۵: ۱۶۰)

متأثر می‌نمود؛ از یکسو موافقت جمهوری اسلامی ایران با سرنگونی طالبان الگوهای همکاری را وجه مشخصه ی روابط می نمود، اما از سوی دیگر تهدید امنیت ملی ایران در نتیجه حضور نظامی و فراگیر ایالات متحده در افغانستان باعث می شد تا هم‌اوردجویی بی‌آزار به شاخصه ی اصلی تبدیل گردد. با این حال تلاش ایران برای حمایت از نیروهای شمال در برابر طالبان (با وجود مخالفت آمریکا با این مسأله) و نیز اشتراک نظر با آمریکا در مورد سقوط طالبان باعث شد تا الگوهای رقابتی و غیرهمکاری جویانه بیشتر از سایر الگوها توانایی تبیین تحولات دوران جنگ را داشته باشد.

سومین مرحله از روابط میان ایران و ایالات متحده در افغانستان را می‌توان در دوران بعد از جنگ مورد تحلیل و بررسی قرار داد. در این دوره دغدغه ی عمده ی ایالات متحده از دو جهت بود؛

۱. تلاش برای بازگرداندن ثبات به افغانستان با دستگیری اعضای طالبان و محو این نیرو از عرصه سیاسی افغانستان
۲. جلب مشارکت و همکاری سایر کشورها برای بازسازی افغانستان.

در عرصه نخست ایالات متحده علاوه بر افزایش نیروها در افغانستان، فشارهای پیگیری را به پاکستان برای قطع حمایت خود از طالبان وارد کرد (بنگرید به جوادی ارجمند، ۸۸-۱۳۸۷: ۵۷-۵۱). با این حال به دلیل عدم درک واقعیت‌های جامعه ی افغانستان و نقش و جایگاه اجتماعی طالبان در این کشور، تاکنون تلاش‌ها برای برقراری ثبات ناکام مانده است. در عرصه ی دوم نقش ایران به مراتب برجسته تر به نظر می‌رسد. چنان که با سقوط طالبان و شکل‌گیری دولت جدید در افغانستان، جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی خود را بر پایه ی مشارکت فعال در بازسازی سیاسی، اقتصادی، علمی و آموزشی در این کشور تنظیم کرد. اشتراک نظر دو کشور در بازسازی افغانستان، بازگشت ثبات و امنیت و تقویت جایگاه دولت انتقالی باعث شد تا در این زمان برخی محققان، بسط موضوعات مورد گفتگو میان طرفین را فراتر از موضوع افغانستان پیگیری کنند (Leverett and Man Leverett, 2009).

با وجود تلاش‌های عمده ایران در همکاری با دولت انتقالی افغانستان، تشکیل ستاد بازسازی و ارائه ی کمک‌های بلاعوض به این کشور (بنگرید به ورجاوند،

۱۳۸۱) که به نوعی تسهیل عملکرد ایالات متحده به شمار می‌رفت، اما آغاز بحران هسته‌ای ایران و توقف کشتی کارین A در دریای سرخ که بنا به ادعای مقامات رژیم صهیونیستی و آمریکایی حامل سلاح برای گروه‌های جهادی بوده است، مانع از تداوم تسری همکاری‌های ضمنی در افغانستان به سایر حوزه‌ها شد.

در مجموع گرچه مشارکت سازنده‌ی ایران در دوران بعد از جنگ در بازسازی افغانستان و تلاش برای تثبیت قدرت دولت قانونی آن که به نوعی در راستای اهداف آمریکا بود نشان از همکاری به عنوان الگوی حاکم داشت اما رخدادهای بعدی نشان داد که سطح و عمق مخاصمات طرفین به گونه‌ای است که در حوزه‌های اولیه نمی‌توان انتظار تحکیم همکاری را داشت. از این جهت الگوهای روابط بار دیگر به سمت رقابتی و بعضاً هم‌اوردجویی بی‌آزار حرکت نمود.

#### ۲-۳) رویکردهای موجود در مناسبات دوجانبه

بررسی رویکردهای دوطرف درحوزه‌ی محافل داخلی نسبت به برقراری یا عدم ارتباط از آن جهت واجد اهمیت است که می‌تواند مسیر و تفوق گفتمانی را در عرصه‌ی سیاست خارجی کشورها نمایانده و از این طریق زمینه برای درک مشابهت رویکردی برای حرکت در مسیری متفاوت از گذشته فراهم آید.

#### ۱-۲-۳) رویکردها در ایران

یکی از محورهای مهمی که دامنه‌ی آن وسعتی به اندازه طول عمر نظام جمهوری اسلامی ایران دارد، بحث نحوه‌ی تنظیم روابط با ایالات متحده است. این موضوع بسته به شرایط زمانی و نیز الزامات ساختاری حاکم بر عرصه‌ی بین‌المللی وضعیتی را به وجود آورده است که طی آن با شکل‌گیری نوعی بی‌اعتمادی متقابل نسبت به الگوهای رفتاری طرف مقابل، دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی آن شکل بگیرد.

در درون نظام جمهوری اسلامی ایران گروه‌ها و طیف‌های مختلف با خاستگاه‌های فکری متفاوت با اولویت بخشیدن به منافع و مصالح ملی کشور، نظراتی گوناگون را ارائه داده‌اند. نخستین دسته از این گروه‌ها معتقدند که عرصه‌ی بین‌المللی براساس نوعی نابرابری شکل گرفته است. در این حوزه ما شاهد دو اردوگاه هستیم؛ اردوگاه مستکبران و اردوگاه مستضعفان. این دو طیف با ویژگی‌های متفاوت خود به گونه‌ای نظام یافته‌اند که اردوگاه نخست همواره



به دنبال بهره کشی و ظلم به اردوگاه دوم است و از آنجا که آمریکا در رأس اردوگاه سلطه گر بوده و ایران نیز واجد نقشی مهم و رهایی بخش برای گروه دوم است، بنابراین نمی توان در شرایط فعلی سخن از رابطه از نوع مناسبات عادی میان آورد (بنگرید به محمدی، ۱۳۸۷).

در عین حال رخداد حوادثی نظیر کودتای ۲۸ مرداد، جنگ تحمیلی، تحریم ها و غیره همگی شواهدی هستند که نمی توان بدون در نظرگیری آنها سخن از تعامل با ایالات متحده به میان آورد. این دیدگاه ها عموماً در میان اصولگرایان مطرح است که تبلور عینی آن در شاخصه های تصمیم گیری دولت نهم و دهم قابل مشاهده است.

دومین دسته از گروه ها در درون جمهوری اسلامی ایران که به نوع تنظیم روابط با آمریکا توجه داشته اند، بخش هایی از اطلاع طلبان و تکنوکرات ها هستند. این دسته با اشاره به تغییر اوضاع در محیط منطقه ای و بین المللی و در عین حال وجود معیارهای دوگانه از سوی ایالات متحده در برخورد با ایران، معتقدند که امکان گزینش عقلایی وجود داشته و می توان با تفکیک حوزه های موضوعی و کاهش حساسیت ها با چانه زنی و در عین حال حفظ استقلال، زمینه را برای کاهش تنش ها فراهم آورد. در رویکرد این دسته که عمدتاً شامل کارگزاران سیاست خارجی در دولت اصلاحات است، منافع ملی راهنمای اصلی اقدام دولت محسوب می شود.

سومین گروه که عمدتاً شامل محافل روشنفکری و دانشگاهی می گردد با طرح این مبحث که شعار «نه شرقی، نه غربی» عملاً نتوانسته در معنای کامل تحقق یابد بر آنند که غرب ستیزی بیش از مبنای فلسفی، ماهیتی بسیج گرایانه برای نظام پیدا کرده است. اینان معتقدند در حالی که اندیشه های ذهنی همگرایی با غرب بنا به تفوق اقتصادی - سیاسی آن بیشتر است، حرکت به سمت قطب های دیگر به عنوان نقطه ای اتکاء در سیاست خارجی، نه تنها منافع ایران را ارتقاء نبخشیده بلکه ظرفیت و امکان چانه زنی مستقیم با غرب را نیز از بین برده است. کتاب سیاست خارجی: پارادیم ائتلاف و بازبینی نظری نوشته محمود سریع القلم این محور را در بعد منطقه ای و مناطق پیرامونی مورد توجه قرار می دهد.

۱. در بررسی رویکردهای مختلف در ج.ا.ایران در ارتباط با تنظیم سیاست خارجی و به طور خاص نوع مناسبات با ایالات متحده از منابع ذیل بهره گرفته شده است (Esposito and Ramazani 2001, Pickering et al 2009)

## ۲-۲-۳) رویکردها در ایالات متحده

در درون محافل علمی و سیاسی جامعه‌ی آمریکا رویکردهای مختلفی پیرامون مواجهه یا تعامل با ایران شکل گرفته است: گروه نخست طرفداران محدودسازی یا سدّ نفوذ هستند. مدافعان این رویکرد با وجود وحدت‌نظر در مورد ضرورت تقابل و محدود کردن کنش‌های ایران در حوزه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، دچار اختلاف نظرهایی هستند. نخستین طیف در ذیل این گروه معتقد است که همکاری با ایران بی‌فایده است چرا که رفتارهای گذشته‌ی ایران در عدم پذیرش تقاضاهای دیپلماتیک سازمان ملل و ایالات متحده مؤید این عدم تمایل برای همکاری است. از این جهت تداوم سیاست‌های موجود در دولت اوباما نهایتاً منجر به پذیرش یک ایران هسته‌ای و قدرتمندی خواهد شد که منافع آمریکا را با چالشی عمده مواجه خواهد کرد. نئوکان‌هایی نظیر جان بولتون نماینده‌ی سابق آمریکا در سازمان ملل و الیوت آبرامز جانشین سابق مشاور امنیت ملی آمریکا از طرفداران این رویکرداند. در ذیل همین گروه طیف دوم با اشاره به سیاست خارجی غیرعقلایی ایران که نتیجه‌ی طبیعی موعود باروری آن است، همکاری‌ها با ایران را نه عملی دانسته و نه قابل توصیه. برنارد لوئیس از محققان اسلام‌شناس و خاورمیانه که واجد مقاماتی نیز در دولت بوش بود، از معتقدان اصلی به این نظریه است.

طرفداران هر دو طیف در ذیل رویکرد نخست بیان می‌کنند که تا وقتی که ایران با دو نکته یعنی تعلیق برنامه‌ی هسته‌ای و عدم حمایت از گروه‌های به اصطلاح تروریستی موافقت نکند، نمی‌توان دورنمای مثبتی از همکاری را ترسیم کرد و از این جهت ایالات متحده باید بر تداوم انزوا بخشی ایران از طریق تحریم‌های اقتصادی، فشارهای سیاسی بین‌المللی و در نهایت نیروی نظامی در صورت لزوم، مبادرت ورزد.

دومین رویکرد در ایالات متحده نسبت به نحوه‌ی تعامل یا تنظیم رابطه با ایران مربوط به برخی از مقامات ارشد وزارت خارجه آمریکا و نمایندگان سابق این کشور در خاورمیانه است. معتقدان به این رویکرد با اشاره به ظرفیت‌های والای ایران در سطح منطقه‌ی و بین‌المللی بر این اعتقادند که اجتناب از هزینه‌های

گزارش در حوزه‌های گوناگون به ویژه خاورمیانه، واجد یک راهکاری عملی است و آن مذاکره مستقیم با ایران به صورت یک کلیت و در تمامی موضوعات است. مارتین ایندایک (سفیر سابق ایالات متحده در اسرائیل) از طرفداران این رویکرد در عین اعتقاد به مذاکره بر این نظر است که فرآیند مذاکره می‌تواند همزمان با فشار به ایران همراه باشد. به عبارت دیگر ایالات متحده در تلاش برای اقناع و در نتیجه بهره‌گیری از ظرفیت‌های منطقه‌ای این کشور بایستی با تهدید به جنگ، بسط دیپلماسی با روسیه و چین، کمک به افزایش توان بازدارندگی اسرائیل و اعمال تحریم‌های اقتصادی بیشتر، ایران را در مسیر همکاری تحت فشار قرار دهد. در بین این دو رویکرد حداکثری و حداقلی در نوع نگاه به رابطه با ایران، رویکرد سومی جای می‌گیرد که غالب محافل علمی، اعضای شورای روابط ایران و آمریکا و نیز شورای روابط خارجی بدان توجه دارند. اینان ضمن در نظرگیری عقبه‌ی تاریک و مجادلات بی‌پایان ایران و ایالات متحده معتقدند که خروج از وضعیت فعلی نمی‌تواند به یکباره و در تمامی موضوعات صورت پذیرد، بلکه می‌توان با تمرکز موضوعی بر حوزه‌های کمتر مورد تنش، دیدگاه‌ها را به یکدیگر نزدیک کرده و با گسترده شدن مذاکره در سطوح پراکنده می‌توان در درازمدت آن را به سایر حوزه‌های موضوعی تسری داد. طرفداران این رویکرد نیز همانند گروه دوم، گام نهادن در مسیر همکاری با ایران را برای آمریکا یک الزام می‌بینند. مایک مولن (Mullen) و سوزان مالونی (Maloney) از آن جمله اند (Quoted in Sadat and Hughes, 2010).

با توجه به رویکردهای اشاره شده در محافل درونی هر دو کشور، نکته‌ای که قابل تأمل به نظر می‌رسد، آن است که طیف‌هایی در درون هر دو جامعه ضرورت و الزام ارتقای منافع کشور خود را از رهگذر تلاش برای چانه‌زنی با رقیب می‌بینند. تحقق این امر در واقع نیازمند حوزه‌ای است که اولاً کمترین تنش و اختلاف نظر را در روابط طرفین ایجاد کند و ثانیاً تحقق منافع و خواست آنها در آن ناحیه تا حدّ بسیاری در گروه همکاری با دیگری باشد که از این جهت می‌توان به محیط ژئوپلیتیکی افغانستان اشاره داشت.

۳-۳ ژئوپلیتیک افغانستان و جایگاه آن برای ایران و ایالات متحده

۳-۳-۱ آمریکا و افغانستان

بسیاری از مقامات ایالات متحده بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و پیرو آن تصمیم برای حمله به افغانستان بر این اعتقاد بودند که عدم مشروعیت رژیم طالبان در افغانستان از یکسو و وجود گروه‌های مخالف طالبان در درون مرزهای افغانستان از سوی دیگر، شرایطی را به وجود می‌آورد که ایالات متحده بدون دغدغه‌ی خاصی بتواند با حمله به این کشور، ضمن کنار گذاردن گروه‌های بنیادگرا، به فرآیند دولت - ملت‌سازی پرداخته و دموکراسی را در این کشور نهادینه نماید. اما با گذشت نزدیک به یک دهه از حمله به افغانستان، امروز نه تنها آمریکا نتوانسته است ضامن وجود دولتی قوی و با ثبات در افغانستان باشد بلکه طبا اقدامات یکجانبه گرایانه و نادیده گرفتن شرایط بومی جامعه‌ی افغانستان (<http://fa.merc.ir>) از یکسو و نقش پیوندهای قومی و کشورهای منطقه‌ای از سوی دیگر در شرایطی گرفتار آمده است که خود را ناگزیر از مذاکره با طیف‌های معتدل‌تر طالبان می‌بیند.

در کنار این مسأله مهم، مشکل عمده‌ی دیگری که ایالات متحده با آن مواجه است، عدم درک شرایط تاریخی دولت در افغانستان است. آنچه که سیر تاریخی دولت در افغانستان نشان می‌دهد حاکی از آن است که دولت در جامعه‌ی افغانستان همواره با ضعف جدی در برابر جامعه روبه‌رو بوده است. این موضوع به این مسأله بازمی‌گردد که پیوندهای قومی در جامعه‌ی چند تکه‌ی افغانستان آن چنان قوی است که هر دولت، مناط مشروعیت و تداوم کار خویش را در گرو جلب توجه و رضایت آنها می‌بیند (بنگرید به دهشیار، ۱۳۸۸). بنابراین تلاش‌های ایالات متحده برای ایجاد یک دولت قوی با استفاده از پول، زور و اسلحه نمی‌تواند در بلند مدت کارآمد باشد، بلکه به نظر می‌رسد تحقق آشتی در این کشور نیازمند به رسمیت شناختن تفاوت‌هاست تا بتوان از رهگذر آن با یادآوری یک بستر مشترک به نام افغانستان، روح ملی را در کالبد این کشور خسته از بی‌ثباتی و ناامنی دمید (همچنین بنگرید به دهشیار، <http://fa.merc.ir>).

در کنار چالش‌های فوق، مسأله‌ی دیگری که ایالات متحده با آن مواجه است، نادیده انگاری نقش واحدهای فراملی در معادلات افغانستان است. حوزه‌ی ژئوپلیتیکی افغانستان در موقعیتی واقع شده است که پیوندهای تمدنی ایران، پاکستان و بعضاً آسیای مرکزی با این کشور اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین همانند

عراق تلاش آمریکا برای اتخاذ سیاست‌های یک‌جانبه در بازگرداندن امور در مسیر عادی بدون در نظرگیری علائق و پیوندهای این حوزه‌های تمدنی تا حد بسیاری غیر ممکن به نظر می‌رسد. ارتباطات فکری هزاره‌ها و فارس‌ها در افغانستان با ایران، حمایت پاکستان از گروه‌های سنی و طالبان در جنوب و جنوب شرق افغانستان و نزدیکی قومیت تاجیک با آسیای مرکزی، نشان از اهمیت توجه به نقش کشورهای همسایه‌ی افغانستان به ویژه ایران است. همچنان که سادات و هاگس (Sadat and Hughes, 2010) بدان اشاره می‌کنند این مسأله و چالش‌ها همان‌طور که بدون حضور مردم افغانستان حل نمی‌شود، بدون کمک همسایگان نیز لاینحل باقی خواهد ماند. قاچاق مواد مخدر، گسترش شدید افراطی‌گری، رکود اقتصادی و مدیریت زیربنایی، چالش‌هایی هستند که نیازمند راه حل‌های منطقه‌ای هستند.

به نظر می‌رسد مجموعه‌ی این الزامات، ایالات متحده را در وضعیت فعلی در موقعیتی قرار داده است که خود را ناگزیر از توجه به نقش مفید و مؤثر همسایگان به ویژه ایران می‌بیند.

### ۲-۳-۳) ایران و افغانستان

محیط ژئوپلیتیکی افغانستان همواره برای ایران با تهدیدات و فرصت‌هایی همراه بوده است. چه در دوران پیش از حمله آمریکا به افغانستان و چه پس از آن، طالبان و گروه‌های بنیادگرای سنی مسلک همواره یکی از معضلات فراروی ایران در افغانستان بوده‌اند. در دوران پیش از حمله آمریکا به افغانستان، ایران تلاش داشت تا با حمایت خود از گروه‌های ائتلاف شمال، زمینه را برای مقابله با تحرکات طالبان فراهم آورد. با این حال حمایت صریح پاکستان و برخی کشورهای عربی از این گروه رادیکال، عملاً عرصه‌ی افغانستان را به محیطی ناامن برای ایران تبدیل کرده بود.

این ناامنی محیطی علاوه بر تهدیدات فیزیکی، با تسهیل شرایطی برای قاچاق مواد مخدر و تحرکات تروریستی، هزینه‌های متعددی به جمهوری اسلامی ایران تحمیل نمود. تقبل هزینه‌های سنگین مادی و انسانی نمونه‌ی بارز این محیط ناامن برای ایران بوده است.<sup>۱</sup> در کنار بحث مواد مخدر، گسترش مهاجرت روز

۱. براساس آمار غیر رسمی ماهانه با ورود ۲۵۰/۰۰۰ گرم تریاک به مرز ایران، طی دو دهه‌ی گذشته بیش از ۳۰۰۰ پلیس و سرباز در راه مبارزه با مواد مخدر کشته شده‌اند (بنگرید به (Borden, 2001/2009)).

افزون اتباع افغانی به داخل مرزهای ایران علاوه بر تبعات فرهنگی و فشارهای جمعیتی و اقتصادی فزاینده، ( بنگرید به (Montero, 2007) زمینه‌ای را فراهم می‌کرد که از رهگذر آن شاهد افزایش روز افزون اقدامات تروریستی در داخل مرزهای ایران نیز باشیم.

مجموعه‌ی این شرایط در دوران بعد از حمله‌ی آمریکا به افغانستان نه تنها کاهش نیافته است بلکه با گسترش بی‌ثباتی‌ها و بسط دامنه‌ی درگیری‌ها میان نیروهای طالبان با دولت افغانستان و نیز ایالات متحده، شاهد افزایش سیل مهاجرت‌ها، قاچاق مواد مخدر و اقدامات تروریستی هستیم (Montero, 2007; Borden, 2001/2009).

مجموعه‌ی چالش‌های فرا روی دو کشور در بحث افغانستان نشانگر این نکته است که طرفین تا حد بسیاری در چالش‌های فرارو با مسائل همسانی مواجه‌اند. در عین حال ظرفیت‌های متقابل دو کشور به گونه‌ای است که می‌تواند در فائق آمدن بر چالش‌ها کارآمد باشد. همکاری ایران و ایالات متحده در حوزه‌ی ژئوپلیتیکی افغانستان علاوه بر مواهبی که می‌تواند با بازگشت ثبات و امنیت به افغانستان برای این کشور به همراه داشته باشد، واجد مزیت‌های مختلفی نیز برای طرفین است:

۱. اول آن که پذیرش نقش منطقه‌ای و مهم ایران توسط ایالات متحده می‌تواند از یک سو به فعال سازی دیپلماسی ایرانی برای افزایش مشارکت در بازسازی افغانستان و چانه‌زنی با گروه‌های قومی در افغانستان برای اعاده‌ی ثبات کمک کند و از سوی دیگر فراهم آورنده‌ی موقعیتی لجستیکی و ارتباطی برای آمریکا در استفاده از موقعیت ژئوپلیتیکی ایران باشد.

۲. تلاش ایران برای افزایش موقعیت خود در منطقه‌ی افغانستان و اتخاذ رویکردهای همکاری‌جویانه، ضمن کمک به حفظ ثبات در افغانستان می‌تواند کانال‌های مشترکی برای مبارزه با مواد مخدر، گروه‌های تروریستی و نیز ایجاد فرصت‌های بهینه در درون جامعه‌ی افغانستان جهت جلوگیری از مهاجرت باشد. در سطحی کلان همکاری موضوعی در افغانستان می‌تواند با یک مدیریت دیپلماتیک قوی به سایر حوزه‌ها تسری یافته و منافع ایران در عرصه‌ی بین‌المللی در گفتگوی مستقیم با ایالات متحده ارتقا یابد. (با تلاش برای حذف نیروی سوم).

۳-۴) ایران، آمریکا و راهکارهایی برای ارتقای منافع ملی

با وجود همسانی چالش‌های فرا روی ایران و ایالات متحده در موضوع افغانستان که خود فراهم آورنده‌ی موقعیت همکاری برای طرفین است، حرکت در مسیری که بتوان از طریق آن آینده‌ای را متصور شد که دو کشور به همکاری روی آورده و سایر حوزه‌های موضوعی را نیز از آن متأثر نمایند با الزامات خاصی همراه است. در این راستا با در نظرگیری اهمیت ارتقای منافع ملی جمهوری اسلامی در عرصه‌ی بین‌المللی می‌توان به پیشنهادهاتی در جهت تسهیل روند امور اشاره داشت:

۱. ضرورت به رسمیت شناختن منافع متقابل: همکاری در یک حوزه‌ی موضوعی نیازمند به رسمیت به شناختن نقش و منافع متقابل است. در این راستا تجربه تاریخی نمایانده است که ایالات متحده در منازعات منطقه‌ای تا حد ممکن از پذیرفتن نقش و منافع ایران طفره رفته است. با این حال تلاش دستگاه دیپلماسی برای یادآوری جایگاه در منطقه برای سایر قدرت‌ها هم به لحاظ توان مادی و هم به خاطر پیوندهای قومی - مذهبی و نیز تاکید بر نقش سازنده خود در دیپلماسی و میانجی‌گری میان گروه‌های قومی می‌تواند در پذیرش نقش ایران از سوی قدرت‌ها به ویژه ایالات متحده مؤثر باشد.

۲. دومین گام مهم برای حرکت به سمت عادی‌سازی روابط در سطوح موضوعی خرد نظیر افغانستان، پذیرش ظرفیت و توانایی‌های ایران به ویژه در کنفرانس‌های بین‌المللی مرتبط است. این محور علاوه بر آن که شرایط را برای بهبود امنیت در افغانستان فراهم می‌کند، امکان گفتگوهای حاشیه‌ای طرفین را برای ابراز خواست‌ها مهیا می‌کند. چنان که جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند با یادآوری نقش مهم خود از یکسو و تعهد به انجام اقدامات لازم جهت بهبودی اوضاع افغانستان از سوی دیگر در راستای کاهش بی‌اعتمادی‌ها و نقش‌ها گام بردارد.

۳. تمرکز جدی بر حوزه‌ی قاچاق مواد مخدر: یکی از چالش‌های عمده‌ی پیش روی ایران و ایالات متحده، بحث معضل مواد مخدر و تبعات آن است. فعالیت‌های ناشی از قاچاق مواد مخدر ضمن آن که منبع درآمدی برای طالبان و گروه‌های تروریستی بوده و از این جهت مانعی در برابر اهداف ایالات متحده است، خسارات عمده‌ی مادی و انسانی را نیز برای ایران در پی داشته است. در این راستا جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با اشاره به نقش مهم مواد مخدر در تأمین منابع مالی گروه‌های

تروریستی به ایالات متحده حوزه‌ی چانه‌زنی خود را در مسیری هدایت کند تا بتواند با ایجاد کارگروه‌های مشترک ضمن جذب سرمایه و کمک‌های مالی برای مقابله با مواد مخدر، با پیوند زدن این حوزه‌ی موضوعی با سایر موضوعات نقش یابی سیستمی خود را در افغانستان تکمیل و ایالات متحده، را در پذیرش نقش ایران تحت فشار قرار دهد.

۴. یکی از نگرانی‌های عمده‌ی ایالات متحده در حوزه‌های مناقشه، بحث حمایت ایران از گروه‌های جهادی است که به زعم مقامات ایالات متحده تلاش‌های ثبات‌بخش را با ناکامی روبه‌رو می‌سازد. در این راستا جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند در کوتاه‌مدت و در قالب یک حرکت تاکتیکی حمایت خود را معطوف به نوع اعلامی کرده و از این جهت منتظر پاسخ‌های ایالات متحده باشد. این موضوع همزمان می‌تواند با بیان ضرورت ایجاد تعهد برای ایالات متحده در ارتباط با تمامیت مرزی ایران همراه گردد.

### نتیجه‌گیری

ارتقای منافع ملی ایران یکی از اهداف مهمی است که ضمن افزایش جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ایران می‌تواند موجد و تعیین‌کننده‌ی هر چه بیشتر استقلال کشور باشد. رویکرد اتخاذ شده از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون به ویژه در دو دهه‌ی اخیر تکیه بر راهبرد بی‌سرانجام نیروی سوم بوده است. علت اصلی اتخاذ این راهبرد تلاش ایران برای یافتن مأمنی جهت بهره‌گیری از ظرفیت آن و ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده و در نتیجه حفظ امنیت بوده است. با این حال کشورهای مدنظر در راهبرد مورد اشاره با درک موقعیت و شرایط حاکم بر روابط دو جانبه ایران و آمریکا تلاش کرده‌اند تا از موقعیت حاضر حداکثر بهره را ببرند، چنان که منافع ملی آنها نیز متناسب با مقتضیات زمانی چراغ راهنمای آنها بوده است.

با درک این معضل، نوشتار حاضر با عطف نگاه خویش به حوزه‌ی ژئوپلیتیکی افغانستان به عنوان همسایه‌ی شرقی ایران براین نظر بود که شرایط حاکم بر این کشور بعد از حمله آمریکا به آن در سال ۲۰۰۱ موقعیتی را فراهم آورده است که تدبیر دیپلماتیک می‌تواند آن را در حوزه‌ای هدایت کند تا مسیر برای گفتگوی مستقیم ایران با ایالات متحده برای همکاری در افغانستان و در ادامه در سایر حوزه‌های مورد اختلاف فراهم آید. این ادعا بدین جهت بیان شد که علاوه بر ناکامی‌های اخیر آمریکا



در افغانستان، الزامات امنیتی ایران نیز باعث شده است تا طرفین در برخی حوزه‌های مهم صاحب دیدگاه مشترک گردند. بنابراین با وجود تسلط الگوی هم‌آورد جویی نابکارانه در دوران پیش از حمله و الگوی هم‌آورد جویی بی‌آزار یا رقابتی در دوران جنگ، موقعیت فعلی ظرفیت درک الگوهای همکاری جویانه‌ی طرفین را دارا است. بدین لحاظ راهکارهایی چند می‌تواند مسیر را برای تحقق گفتگو هدف مزبور فراهم سازد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## فهرست منابع

### الف) فارسی

۱. جوادى ارجمند، محمد جعفر. (۱۳۸۷-۸۸) «تحرك های طالبان و تأثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا». مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۳، زمستان و بهار، ص: ۴۳-۶۰.
۲. چرنوف، فرد. (۱۳۸۸) نظریه و زیر نظریه در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.
۳. حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۴) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه ای (۲۰۰۱-۱۹۹۱)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۴. دهشیار، حسین. (۱۳۸۵) «چارچوب تنوریک نظام بین الملل و منافع ملی»، پژوهش حقوق و سیاست، سال هشتم، شماره ۲۰، بهار و تابستان، ص: ۷۴-۵۳.
۵. روزنامه خراسان، شماره ۱۷۵۷۵، ۱۳۸۹/۳/۲۴.
۶. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۵) «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بحران افغانستان»، پژوهش حقوق و سیاست، سال هشتم، شماره بیستم، بهار و تابستان، ص: ۲۲-۷.
۷. دهشیار، حسین. (۱۳۸۸) «ناکامی های امریکا در افغانستان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۲۴، ش ۶۵، بهمن و اسفند، ص: ۱۰۷-۹۶.
۸. دهشیار، حسین. «آمریکا و هویت سازی در افغانستان»: در <http://fa.merc.ir> محتوا / آرشیو Tabid/ 62/Article Type/ Article Id/ 88/...aspn
۹. روحانی، حسن. (۱۳۸۰) «انفجارهای آمریکا و منافع ملی جمهوری اسلامی»، راهبرد، شماره ۲۱، پاییز، ص: ۵۴-۵.
۱۰. سریع القلم، محمود. (۱۳۷۹) سیاست خارجی ج.ا.ایران: بازبینی نظری و پارادیم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۱. محمدی، منوچهر. (۱۳۸۷) آینده‌ی نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشکده‌ی روابط بین‌الملل.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۶) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۳. موسوی نیا، سید رضا. (۱۳۸۷) «دل بستن به نیروی سوم، راهبردی بی سرانجام در روابط خارجی ایران»، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۲۲، شماره ۹-۱۰، خرداد و تیر، ص: ۳۵-۱۸.
۱۴. نخعی، هادی. (۱۳۷۶) توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی: بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت‌های ملی و اسلامی، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۵. ورجاوند، پرویز. (۱۳۸۱) «ما و افغانستان»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۸۰-۱۷۹، مرداد و شهریور، ص: ۹۹-۸۲.
۱۶. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. (۱۳۷۹) تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.

### ب) انگلیسی

17. Brumberg, Daniel.(2002) «End of a Brief Affair ? The United States and Iran», Carenegie. Endowment for International Peace, Policy Brief, No. 14, March.
18. Borden, D. (2001/2009) «Iran,s Brutal War on Drugs», Alternet, July 11, at; (<Http://www.alternet.Org/ drug repoter/ 11168/ iran>)
19. Doran,C.F.(1991) **System in Crisis: New Imperative of High Politics at Century**

End, Cambridge: Cambridge University.

20. Esposito, J. and Ramazani, R.K.eds.(2007) **Iran at Crossroads**, New York: Palgrave.
21. Gilipin,R.(1981) **War and Change in World Politics**, Cambridge: Cambridge Univresity Press.
22. Griffiths, M.(1992) **Idealism and International Politics**, New York and London: Routledge.
23. Katzman, k. (2010) «**Foreign Policy and Support for Terrorist Groups**». Congressional Research Service (CRS) Reports and Issue Briefs. Academic onfile, web. 25 Apr: at « <http://find.galegroup.com/gtx/A223372575>.
24. -Kohane, R. and Nye, J.(1977) **Power and Interdependence:World Politics in Transition**, Boston: Little Brown.
25. Lepgold,J. and Nincic, M. (2001) **Beyond the Ivory Tower:International Relations Theory and the Issue of Policy Relevance**. New York: Columbia University Press.
26. Leverett, F. and Mann Leverett , H. (2009) «**Have we Already Lost Iran?**» The New York Times, may, at «[www.nytimes.com/2009/05/04/](http://www.nytimes.com/2009/05/04/).
27. Montero, D. (2007) «**Afghan Refugee Crisis Brewing**.» The Christian Science Monitor, May 17, and Reuters, ([http:// uk. Reuters. Com. / Article/ Id uk 53 C 2 V 220090413/](http://uk.reuters.com/Article/Iduk53C2V220090413/)
28. Morgenthau, H.J.(1985) **Politics Among Nations**, New York: Alfred Knopf.
29. **Murray, D.**(2010) U.S. Foreign policy and Iran :Since Islamic Revolution, New York and London: Routledge.
30. Oye, Kenneth. (1986) **Cooperation under Anarchy**, Princeton: Princeton University Press.
31. Pollack, k. (2005)**The Persian Puzzle: the Conflict Between Iran and America**, Random House.
32. Pickering, R. et al. (2009) «**The United States and Iran: What are the Prospects for Engagment? :A symposium**» , Middle East Policy, Vol, XVI, No, 2, summer, pp: 1-25.
33. Sadat, H. and Hughes, p.(2010) «**U.S- Iran Engagment Through Afghanistan**». Middle East Policy, Vol. XVII, No. 1, spring, pp:31-51.
34. Waltz, K.(1979) **Theory of International Politics**. New York: Random House.
35. Wendt, A. (1992) «**Anarchy Is What States Make of It**». International Organization, 46, 2, spring, pp:391-425.



پرویشکاد علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی